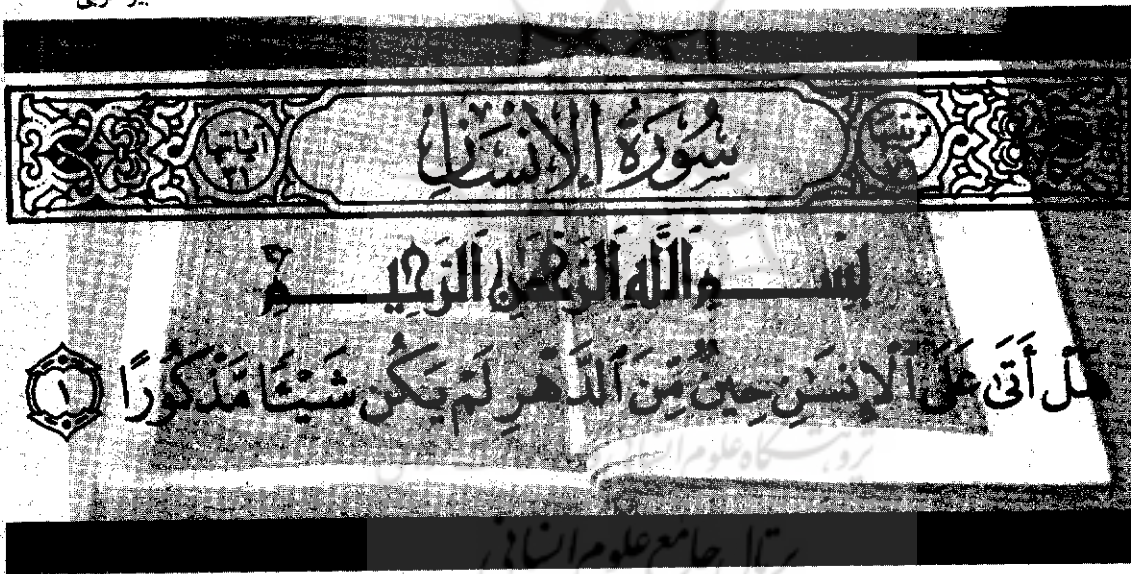


جلوه‌های نحوی و بیانی در آیات قرآنی (۱)

«قسمت اول»

ترجمه: علی چراغی
دبیر عربی



اشاره

آن چه در این شماره حضور خوانندگان ارجمند تقدیم می شود، بیان گوشه‌هایی از جلوه‌های نحوی و بیانی سوره‌ی مبارکه‌ی «انسان» است. و سخن را با پرسش درباره‌ی نام این سوره‌ی مبارکه آغاز می‌کنیم:

- * وجه تسمیه‌ی این سوره به سوره‌ی «انسان» چیست و آیا این عنوان، با محتوای سوره‌ی یاد شده تناسبی دارد؟
 - اگر نظری اجمالی و گذرا به محتوای آیات این سوره بیندازیم، خواهیم دید که آیات آن انسان را متوجه زمانی می‌کند که نطفه‌ای درهم آمیخته بوده و سپس به انسانی مکلف تبدیل گشته است.
- آن گاه به یادش می‌آورد که روزی از این دنیا خارج خواهد شد و رو به سوی جهانی گسترده‌تر و پراز نعمت خواهد گذاشت و یا این که پا به جهنمی خواهد نهاد که غل و زنجیر در انتظار اوست! و چون تمام آیات سوره به انسان و مراحل پیداش و فرجام او می‌پردازد، مناسب آمد که نام «انسان» برای آن برگزیده شود.

* آیا حرف «هل» در

نخستین آیه^۱ این سوره برای

«استفهام» آمده است؟

○ به باور بسیاری از مفسران و اهل لغت، «هل» در این آیه به معنای «قد» به کار رفته است. اما این «قد» به منظور «إخبار» به کار نرفته، بلکه مسبوق به همزه‌ی استفهام محذوف «أفدأتی...» است. بنابراین، جمله استفهامی است، اما به قصد «تقریر» و نه استفهام واقعی. زیرا پاسخ به سؤال «هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً»^۲، پیوسته «نعم» است و کسی منکر این حقیقت نمی‌شود که روزگاری وجود داشته که انسان در کتم عدم بوده و هیچ نشانی از او نبوده و بعداً از هیچ آفریده شده است.

اما پاسخ مشخص به این آیه، پرسش دیگری را مطرح می‌کند و آن این که: پس چه کسی انسان را از هیچ آفرید؟! در این جا خداوند پاسخ می‌دهد: «إنا خلقنا الإنسان»^۳! و این «انسان» هر که باشد، روزگاری هیچ بوده است!

* آیا انسانی که در این آیه از وی نام برده شده، شخص خاصی است؟

○ پاسخ به این پرسش از دیدگاه مفسران متفاوت است. زیرا به باور گروهی از ایشان، این «انسان» حضرت آدم(ع) است و آدم(ع) پیش از آن که خداوند او را از گل بیافریند و از روح خویش در وی بدمد، چیزی نبوده، لیکن قابل ذکر نبوده است. اما به اعتقاد جماعتی دیگر، منظور حق تعالی خود «انسان» است و آیه‌ی شریفه‌ی «لقد خلقنا الإنسان من نطفة امشاج»^۴ را شاهد می‌آورند که فرزندان حضرت آدم(ع) را شامل می‌شود و نه خود آدم(ع) را. زیرا آدم(ع) را از هیچ آفرید و دیگر انسان‌ها از نطفه‌ی آدم و فرزندان او نشأت می‌گیرند.

* اگر مراد از معنی عبارت «لم يكن شيئاً مذكوراً» نفی مطلق است، چرا لفظ «مذكوراً» را آورده و همانند آیه‌ی ۹ سوره‌ی مریم نفرموده است: «و لم تك شيئاً»؟

○ برای آوردن لفظ «مذكوراً» چند دلیل وجود دارد، از جمله این که: آوردن لفظ «مذكوراً» اشاره‌ای است به تمام مراحل تطور انسان. زیرا انسان را ابتدا از «هیچ» خلق فرمود. در این صورت از

«نیست»

به «هست» مبدل

شد. اما این «هست» قابل ذکر نبود.

سپس مبدل به «نطفه‌ای مخلوط» گشت.

حال اگر لفظ «مذكوراً» در این آیه آورده نمی‌شد، مرحله‌ی میانی آفرینش انسان نادیده گرفته می‌شد و این خلاف ذکر توالی مراحل آفرینش انسان در این سوره است.

* با این پاسخ، سؤال دیگری مطرح می‌شود: پس چرا خداوند در آیه‌ی (۹) سوره‌ی مریم به جای «و لم تك شيئاً» نفرموده است «و لم تك شيئاً مذكوراً»؟

○ اگر به آیات سوره‌ی مریم نگاه کنیم، خواهیم دید که خداوند به زکریا(ع) مژده داد که صاحب فرزندی

به نام یحیی خواهد شد و زکریا(ع) عرض کرد: با

وجود این سال خوردگی چگونه صاحب فرزند خواهم

شد؟ آن‌گاه خداوند در پاسخ وی فرمود: «و لقد

خلقناک من قبل و لم تک شيئاً»^۵ یعنی این که تو را

پیش از این از «هیچ» آفریدم. و اگر لفظ «مذكوراً» را

نیز می‌آورد، معنی «هیچ» نقض می‌شد و آن‌گونه که

باید، قدرت خدا را بیان نمی‌کرد. زیرا آفرینش انسان

از «هیچ»، نسبت به آفریدن وی از یک شیء

«مذكور»، بسیار دشوارتر است و اصولاً این دو

وضعیت با هم قابل مقایسه نیستند.

* چرا به جای فعل «أتى» از فعل «جاء» استفاده نشده است؟

○ کاربرد فعل «أتى» در قرآن برای کارهای سهل و آسان

است. اما فعل «جاء» در مواردی به کار می‌رود که کار

سخت‌تر و دشوارتر باشد. و خداوند متعال با آوردن

فعل «آتی» خواسته است به انسان

بفهماند که خلقت او برای خداوند بسیار آسان بوده و

حق تعالی از این بابت متحمل هیچ سختی و مشقتی نشده است.

* دلیل مقدم شدن شبه جمله «علی الانسان» بر فاعل (حین) در این آیه چیست؟

○ زیرا در این آیه سخن از «انسان» است و نه «الدهر» (زمان و روزگار). زمان می گذرد و موضوع بحث انسان است. در ضمن در سیاق سخن، «انسان» مهم تر از «دهر» است، از این رو جار و مجرور بر فاعل مقدم شده است.

* می دانیم «إنا» هم افاده‌ی تأکید می کند و هم افاده‌ی تشریف و تعظیم (إن + نا). دلیل آغاز شدن آیه‌ی دوم «إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه فجعلناه سمياً بصيراً» با کلمه‌ی «إنا» چیست؟ و چرا اسم «إن» بر خبر آن (جمله‌ی فعلیه) مقدم شده است؟

○ زیرا هم کار آفرینش انسان کاری بزرگ و باشکوه است و هم مقدم شدن اسم «إن» بر خبر آن معنای «قصر» و «حصر» را القا می کند؛ یعنی: «نحن وحدنا خلقنا الإنسان».

* دلیل تکرار لفظ «انسان» در آیه‌ی دوم چیست و چرا به جای آن از ضمیر «ه» استفاده نرموده و نگفته است «خلقناه»؟

○ همان طور که قبلاً نیز گفته شد، مفسران در مدلول کلمه‌ی «انسان» اختلاف نظر دارند. برخی او را خود حضرت آدم (ع) می دانند و برخی دیگر ذریه و نسل حضرت آدم. تکرار کلمه‌ی «انسان» در آیه‌ی دوم نشان می دهد، قطعاً منظور ذریه‌ی حضرت آدم است و در نتیجه می توان ادعا کرد که مقصود از «انسان» در آیه‌ی نخست، به احتمال زیاد، شخص حضرت آدم (ع) بوده است.

* کلمه‌ی «أمشاج» مفرد است یا جمع؟ و اگر جمع است به چه دلیل به صورت جمع آورده شده است؟

○ کلمه‌ی «أمشاج» = أخلاط هم به صورت مفرد به کار می رود و هم به صورت جمع. مفرد آن «مشیح» و «مشح» است و بر وزن «أفعال» جمع بسته می شود؛ مانند: شریف / أشرف و بطل / أبطل.

کلمات «مشح» و «مزج» هم از لحاظ ساختار یکسان اند و

هم از

نظر معنا بر یک مفهوم

دلالت می کنند. در قرآن کریم واژگان

بسیاری وجود دارند که هم بر مفرد دلالت دارند

و هم بر جمع؛ از قبیل:

- بَشَرٌ برای مفرد أَبَشْرًا مَنًا واحداً نبتعه.

برای جمع ما أنتم إلا بشرٌ مثلنا.

- فُلُكٌ برای مفرد و آيةٌ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي

الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ.^{۱۱}

برای جمع حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم

بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ.^{۱۱}

- طفل: اغلب برای مفرد به کار می رود و جمع

آن «اطفال» است.

برای جمع وَالطُّفُلِ الَّذِينَ لَمْ يَنْظُرُوا عَلَى عَوَاتِرِ

النِّسَاءِ.^{۱۲}

اما چرا به معنی جمع به کار رفته است؟

بله، می توانست بگوید: «نطفة مشیجة» یا

«نطفة مشح»، اما لفظ «أمشاج» را برگزیده است تا

معنی «کثرت و در هم آمیختگی» را القا کند. کما

این که برای بیان مفهوم خشک و بی آب و علف بودن

زمینی می گویند: «أَرْضٌ قَفْرٌ». اما اگر گفته شود

«أَرْضٌ قَفَارٌ» بدان معناست که تمام اجزای این زمین

مستقلاً خشک و بی آب و علف است و به عبارت

دیگر، هر جزئی از آن را که در نظر بگیری، خشک و

بی آب و علف است.

* چرا به جای عبارت «نبتليه» نرموده است «نبتلوه»؟

○ زیرا در فعل «نبتليه» مبالغه‌ی بیشتری وجود دارد.

همان طور که در فعل «اصطبر» نسبت به فعل «صبر»

مبالغه‌ی افزون تری

هست و اصولاً باب «افتعال»

معنای مبالغه دارد. به همین دلیل در «کَسَب» مبالغه وجود

ندارد، ولی «اکتسب» متضمن معنی مبالغه است. بنابراین، وقتی

خداوند فعل «نبتلیه» را به کار برده، قصد القای مفهوم مبالغه در

امتحان را داشته است. این مفهوم در سوره‌های متعددی از قرآن،

نظیر سوره‌ی آل عمران (ولیتلی الله ما فی صدورکم) و سوره‌ی

احزاب (هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزلاً شدیداً)، آمده است.

* آیا همیشه فزونی حروف در ساختار کلمه، دلیل بر فزونی معنی

است؟

○ خیر، گاهی عکس این قاعده مصداق پیدا می‌کند؛ مانند

«حَدِّر=صیغه‌ی مبالغه» که از «حاذر=اسم فاعل» حروف کمتری

دارد، ولیکن معنی مبالغه را می‌رساند.

* در این جا یک سؤال مطرح می‌شود: حال که فعل «نبتلیه» به

دلیل برخوردار بودن از معنای مبالغه، بر صیغه‌ی ثلاثی مجرد آن

برتری دارد، چرا در آیه‌ی (۲) سوره‌ی مبارکه‌ی «ملک» که

می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

و هو العزيز الغفور»^{۱۲} از فعل ثلاثی مجرد «یبلو» استفاده شده

است؟

○ اگر خوب دقت کرده باشیم، این آیه با عبارت «العزيز الغفور»

خاتمه یافته و «غفور» بودن خداوند «تحفیف» و آسان‌گیری را

ایجاب می‌کند، نه تشدید و سخت‌گیری را. و اگر می‌فرمود

«لِيَبْتَلِيَكُمْ»، آن وقت با «غفور» که اتفاقاً در اصل صیغه‌ی مبالغه

هم هست، تناسب نداشت و تحفیف قائل شدن در امتحان،

بخشی از مغفرت است. نکته‌ی دیگر این‌که وقتی در سوره‌ی

«انسان» از «ابتلاء» نام برده می‌شود، «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» و

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» نیز آن را همراهی می‌کند. اما در سوره‌ی

«الملك» بلافاصله پس از آیه‌ی مورد بحث، به خلقت آسمان‌ها

اشاره می‌فرماید.

* اکنون یک پرسش نحوی مطرح می‌شود و آن این‌که «نبتلیه» در

این آیه چه نقش و اعرابی دارد؟

○ «نبتلیه» جمله‌ی فعلیه‌ای است که محتمل دو معنی است:

الف) به

معنی «لِنَبْتَلِيَهُ» (تا او

را بیازماییم؛ همانطور که در سوره‌ی

ملک فرمود: «لِنَبْلُوَكُمْ»). این جمله را جمله‌ی

«استثناویه» می‌نامند و افاده‌ی «تعلیل» می‌کند.

ب) احتمال دارد که حال از فاعل باشد و

می‌دانیم که حال بر سه قسم است:

۱. حال مقارنه: مانند «جاء ماشياً» و «شربتُ

الماء بارداً». «حال در اکثر موارد به همین معنا و

منظور به کار می‌رود.

۲. حال مقدرة: در این نوع حال، فعل در یک

زمان و حال در زمانی دیگر و در آینده واقع می‌شود؛

مانند: «وَبَشِّرْنَا هَاسِحًا نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»^{۱۳} و

می‌دانیم در این آیه، میان زمان بشارت دادن اسحاق

به حضرت ابراهیم (ع) تفاوت وجود دارد و آن زمان،

اسحاق حتی هنوز در رحم مادرش هم نبود. هم‌چنین

است آیه‌ی «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ

مُحَلِّقِينَ رُؤُوسِكُمْ وَمُقَصَّرِينَ»^{۱۴}. می‌دانیم که دو

عمل سر تراشیدن و ناخن کوتاه کردن پس از طواف و

سعی انجام می‌شوند؛ یعنی فعل در یک زمان و حال

در زمانی دیگر و در آینده واقع می‌شوند.

۳. حال محکیه: که ممکن است مربوط به

گذشته باشد.

بنابراین، این جمله (نبتلیه)، هم می‌تواند

«استثناویه» باشد و هم حال از فاعل یا حال از مفعول.

و اگر بالام (لِنَبْتَلِيَهُ) می‌آمد، فعل افاده‌ی معنی «تعلیل»

می‌کرد. اما صیغه‌ی «نبتلیه» همه‌ی معانی مذکور را

شامل می‌شود و اتفاقاً همه‌ی این معانی، مورد نظر

هستند.

* چرا به جای «سمیعاً بصیراً» نفرموده است: «سمیعاً و بصیراً»؟

○ علت آوردن این دو صفت به صورت پیوسته و بدون حرف عطف آن است که موهب این معنی نباشد که خداوند انسان را بر دو نوع آفرید: «گروهی شنوا و گروهی دیگر بینا».

* چرا به جای صیغه‌ی «سمیع» از صیغه‌ی مبالغه‌ی «سَمَاع» استفاده نشده است؟

○ در هر کجای قرآن که «سمیع بصیر» آمده، یا به عنوان صفت برای خداست و یا صفت برای انسان؛ آن هم در مقام «مدح». اما هر کجا «سَمَاع» به کار رفته، در توصیف انسان و آن هم در مقام «ذم» بوده است.^{۱۶} و چون در سوره‌ی مبارکه‌ی «انسان» سیاق سخن ستایش انسان همراه با منت نهادن بر اوست، لازم آمد که به جای «سَمَاع» از «سمیع» استفاده شود.

* چرا در آیه‌ی سوم (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)^{۱۷}، «شاکراً» (اسم فاعل) و «کفوراً» (اسم مبالغه)، هر دو به صورت اسم فاعل یا صیغه‌ی مبالغه نیامده‌اند؟

○ زیرا «شکور» به جهت مصداق اندک است و به همین دلیل می‌فرماید: «و قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ».^{۱۸} لذا اگر به جای «شاکراً» از اسم مبالغه‌ی «الشکور» استفاده می‌فرمود، «شاکرین» که اکثریت را تشکیل می‌دهند، جدا می‌شدند؛ و اگر به جای صیغه‌ی مبالغه‌ی «کفوراً» از اسم فاعل «کافراً» استفاده می‌فرمود، خلاف کاربرد این واژه در کل قرآن بود؛ زیرا در قرآن، پیوسته لفظ «کافر» در مقابل «مؤمن» به کار رفته و هرگز در مقابل «شاکر» به کار نرفته است (فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ).

* علت مقدم شدن «الشاکر» بر «الکفور» چیست؟

○ علت مقدم شدن «الشاکر»، مقدم بودن نعمت‌هایی است که خداوند متعال در این سوره ضمن ۱۷ آیه به ذکر آن‌ها پرداخته است.^{۱۹} نکته‌ی دیگر این که در پایان سوره، «رحمت» را بر «عذاب» مقدم می‌کند و می‌فرماید: «يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِي وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».^{۲۰}

نکته:

در تمام قرآن فقط یک جا

لفظ «کفر» بر «شکر» مقدم شده و آن

سوره‌ی مبارکه‌ی «زمر» است؛ آن جا که

می‌فرماید: «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^{۲۱} و دلیل این امر آن است که هم پیش از این آیه از «کفر» و «کافرون» یاد شده است^{۲۲} و هم اواخر سوره‌ی نخست به ذکر وضعیت کافران می‌پردازد، و آن گاه از پاداش دادن به «شکرگزاران» سخن به میان می‌آورد.^{۲۳}

* با توجه به آیه‌ی ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی «انسان» که می‌فرماید: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسَلًا وَ أَعْلَالًا وَ سَعِيرًا»^{۲۴}، فرق میان «أَعْتَدْنَا» و «أَعْدَدْنَا» چیست؟

○ هر دو کلمه در قرآن کاربرد دارند و گرچه به ظاهر از نظر معنا مترادف هستند، لیکن اختلاف ظریفی میانشان وجود دارد و آن این که در فعل «أَعْتَدْنَا» معنای حضور و قُرب وجود دارد و «العتید» (الحاضر) است (وَ أَعْتَدْتُ لَهُنَّ مَتَكْنًا)^{۲۵}؛ لیکن «إعداد» به معنای «آماده کردن» است:

- وَ أَعْدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِن قُوَّةٍ. (أَعْدُوا=

هیؤوا) آماده کنید

- وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعْدَوْا لَهُ عُدَّةً.^{۲۶}

* با توجه به عبارت «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، در این آیه «للکافرین» را آورده است و می‌دانیم که «کافرین» جمع «کفور» نیست، زیرا جمع مکسر و زن «فَعُول»،

«فَعُلَّ» است؛ مانند:

رَسُولٌ ← رُسُلٌ، صَدُوقٌ ← صَدُوقٌ.

حال سؤال این است که چرا در آیه ۴، به جای «أَعْتَدْنَا

لِلْكَافِرِينَ» فرمود «أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِ»؟

○ اگر می فرمود: «إِعْتَدْنَا لِلْكَافِرِ»، این گمان پیش می آمد که عذاب فقط شامل کسی می شود که در کفر ورزیدن مبالغه می کند و عذابی در انتظار «کافر» نیست. اما با آوردن لفظ «الکافرین» استنباط خواننده چنین خواهد بود که وقتی عذاب «کافرین» چنین است، عذاب کسانی که در کفر مبالغه ورزیده اند، چگونه خواهد بود؟ (لابد شدیدتر و سخت تر)

* با توجه به این که «سعیر» همان جهنم و عموماً جایگاه کافران است و به خاطر محل شکنجه بودن، به هیچ وجه جای خوبی نیست، آوردن کلمات «سلاسل» و «اغلالاً» چه توجیهی دارد؟
○ خداوند در این دنیا انسان را آزاد گذاشته (إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا) و راه راست را نیز به وی نشان داده است. اما انسان کافر این راه را نمی پیموده. از این رو در آخرت آزادی حرکت از وی گرفته خواهد شد و «سلاسل» (زنجیرها) پای وی را از حرکت باز خواهند داشت و «اغلال» (طوق های آهنی)، مانع حرکت گردن و دست های وی خواهند شد. بنابراین، می توان چنین استنباط کرد که کیفر قدر آزادی و اختیار در این جهان را ندانستن، در آخرت به غل و زنجیر کشیده شدن در جهنم است.

* در آیه ی پنجم این سوره ی مبارکه (سوره ی انسان)، لفظ «الأبرار» به کار رفته است. و می دانیم که در قرآن این لفظ فقط برای انسان های مکلف به کار می رود و لفظ معادل آن، یعنی «البررة»، منحصرأ در مورد فرشتگان به کار رفته است.^{۲۸} چرا؟!
○ «الأبرار» جمع قَلَه است و به مصداق آیه ی شریفه ی ۱۰۳ سوره ی یوسف (وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ)^{۲۹}، فقط اندکی از مردم جزو «أبرار» هستند و این گروه مجموعه ی نسبتاً اندکی را تشکیل می دهند. از این رو مناسب آمد که از صیغه ی وزن قَلَه در باره ی آن ها استفاده شود و برای فرشتگان که همگی جزو «أبرار» هستند، از لفظ «بررة» استفاده شود که برای جمع کثرت به کار می رود.

* چرا

در آیه ی «إِنَّ الْأَبْرَارَ

يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا

كَافُورًا»^{۳۰}، به جای «كَأْسٍ» از «زجاجه» استفاده

نفرموده است؟

○ چون «كأس» به جام پر از شراب اطلاق می شود و اگر خالی باشد، آن را «زجاجه» می نامند.

* در آیه ی ۵، فعل «يشربون» متعدی به حرف جرّ «مِنَ» (يشربون مِن) و در آیه ی ۶، فعل «يشرب» متعدی به حرف جرّ «بِ» شده است. آیا فعلی که متعدی به «مِن» گردیده یا فعلی که متعدی به باء شده است، از نظر معنی با هم تفاوت دارند؟

○ بلی. عبارت «يشربون مِن» در مورد «أبرار» به کار رفته است و عبارت «يشرب بها» در مورد «مقربیان» درگاه حق. و در حدیث مشهوری آمده است: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ». به همین دلیل است که برای ابرار از فعل «يشربون مِن» و برای مقربیان از فعل «يشرب بها» استفاده شده است. اما این که چگونه از مفهوم این دو آیه، به تفاوت مقام و منزلت «أبرار» و «مقربیان» پی می بریم، به توضیح نیاز دارد:
۱. ابرار از جامی می نوشند که برای آن ها آورده می شود. اما مقربیان در کنار چشمه اند و هم از دیدن چشمه ی جوشان شراب بهشتی لذت می برند و هم از نوشیدن آن.

۲. ابرار از جامی می نوشند که آمیخته به کافور است (خالص نیست) و مقدار آمیختگی، به اعمال آن ها در دنیا بستگی دارد. اما مقربیان از «سرچشمه» می نوشند، بی آن که به چیزی آمیخته شده باشد (شراب

بهشتی خالص).

۳. متعدی شدن فعل «یشرب» به حرف جرّ بآء،

معنی سیراب شدن را نیز القا می کند (یعنی هم کنار سرچشمه اند و هم از آن شراب بهشتی خالص سیر می نوشند). اما فعل «یشربون» که متعدی به «من» شده است، این معنا را القا نمی کند و «یشربون من» به معنای «سیراب شدن از» نیست.

۴. یا توجه به آیه ی ۶ و عبارت «عَبَادَ اللَّهِ يَفْجَرُونَهَا تَفْجِيرًا»، مَقْرَبَانِ درگاه حق به هر طرف بروند، می توانند مسیر حرکت چشمه را به سمت خود تغییر دهند.^{۳۱}

* در آیه ی «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلِيَّ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^{۳۲}، مرجع ضمیر «ه» در کلمه ی «حَيْثُ» کیست؟

○ این ضمیر می تواند:

۱. از باب «ایثار» به «الطعام» برگردد؛

۲. از باب «احسان» به «الإطعام» برگردد؛

۳. و از باب «اخلاص» در عشق به خدا، به «اللّه» برگردد. و آیه ی بعد مبین همین معناست. لیکن اگر مرجع این ضمیر «ایثار» باشد، همه ی این معانی را دربر خواهد گرفت.

* آیا آوردن الفاظ «مسکین»، «یتیم» و «أسیر» در این آیه و به این ترتیب، برای القای مفهوم خاصی صورت گرفته است یا خیر؟

○ آوردن نام سه گروه از افراد جامعه به ترتیب یاد شده، ممکن است به منظورهایی که به آن ها اشاره می کنیم، انجام پذیرفته باشد:

۱. این ترتیب براساس رتبه و شدت نیازمندی صورت گرفته

است: «مسکین» به کسی اطلاق می شود که علی الدوام محتاج

کمک است و از جمله کسانی است که مستحق دریافت زکات

هستند. «یتیم» الزاماً نیازمند نیست و چه بسا دارای ثروت و مکنت

نیز باشد. از این رو، اطعام او، از باب وجوب (در صورت محتاج

بودن) یا داوطلبانه خواهد بود. اما «أسیر» ممکن است کافر باشد

و اطعام او بر مسلمانان واجب نیست، بلکه حاکم یا ولی امر

وظیفه ی اطعام او را بر عهده دارد. از این روست که ابتدا

«مسکین»، سپس «یتیم» و آن گاه «أسیر» ذکر شده است.

۲. تقدیم و تأخر به اعتبار کثرت عددی صورت گرفته است:

بدیهی

است که «مسکین» از «ایتام»

بیشترند و «ایتام» از «أسرا» که فقط در

زمان جنگ پیدا می شوند، افزون ترند!

۳. ممکن است این تقدیم و تأخر به اعتبار قدرت

تصرف هر گروه باشد: زیرا «مسکین» آزاد است به

هر کاری که می خواهد دست بزند، اما این آزادی برای

«یتیم» تا زمان رسیدن به سن رشد محدود است و

«أسیر» مجاز به هیچ کاری نیست، مگر با اجازه ی

حاکم یا ولی امر.

* در آیه ی «لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»^{۳۳}:

الف) چرا حرف نفی «لا» دو بار تکرار شده

است؟

ب) چرا به جای فعل «ترید» از فعل «نطلب»

استفاده نشده است؟

○ تکرار «لا»ی نفی به خاطر آن است که درخواست

«پاداش» و «سپاس» هر دو نفی شده باشند؛ چه به

صورت منفرد و چه با هم. زیرا عدم تکرار آن ممکن

است موهم این معنا باشد که «پاداش» نخواهند، اما

«تشکر و سپاس» خواهند.

اما علت این که از فعل «نطلب» به جای

«ترید» استفاده نشده آن است که امکان دارد،

شخص چیزی را بخواهد اما طلب نکند، و با

آوردن فعل «لا ترید»، خواست و اراده را نفی کرده

که «طلب» هم بخشی از آن است. به عبارت

دیگر، نفی اراده رساتر و بلیغ تر از نفی طلب

است.

زیرنویس

۱. هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً.
۲. آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟
۳. تحقیقاً ما انسان را آفریدیم.
۴. تحقیقاً ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط آفریدیم (انسان/۲).
۵. و تو را در حالی که چیزی نبودی، قبلاً آفریده‌ام (مریم/۹).
۶. ما انسان را از نطفه‌ای مختلط آفریدیم، و او را می‌آزماییم. (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم.
۷. ما خود به تنهایی انسان را آفریدیم.
۸. و گفتند: «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟» (قمر/۲۴)
۹. شما جز بشری مانند ما نیستید (یس/۱۵)
۱۰. و نشانه‌ی دیگری برای آنان این که: ما نیاکانشان را در کشتی انباشته، سوار کردیم (یس/۴۱).
۱۱. تا وقتی که در کشتی‌ها باشید و آن‌ها با بادی خوش، آنان را ببرند (یونس/۲۲).
۱۲. یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند (نور/۳۱). ضمناً کلمه‌ی «طفلاً» در آیه‌ی ۵ سوره‌ی مبارکه‌ی حج را، هم می‌توان مفرد به شمار آورد و هم جمع.
۱۳. همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند و آمرزنده.
۱۴. و او را به اسحاق که پیامبری از جمله‌ی شایستگان است، مژده دادیم (صافات/۱۱۲).
۱۵. شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده‌اید و موی و ناخن کوتاه کرده‌اید، با خاطری آسوده به مسجد الحرام در خواهید آمد (فتح/۲۷).
۱۶. در این خصوص به آیات ۴۱ و ۴۲ سوره‌ی «مائده» و آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی «توبه» رجوع کنید.
۱۷. ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس.
۱۸. و از بندگان من اندکی سپاسگزارند (سبا/۱۳).
۱۹. آیات ۵ تا ۲۲. در ضمن خداوند فقط در آیه‌ی ۴ این سوره به مجازات کافران اشاره می‌کند.
۲۰. هر که را خواهد به رحمت خویش درمی‌آورد، و برای ظالمان عذایی پر درد آماده کرده است (انسان/۳۱).
۲۱. اگر کفر ورزید، خدا از شما سخت بی‌نیاز است و برای بندگان کفران را

- خوش نمی‌دارد، و اگر سپاس دارید، آن را برای شما می‌پسندد، و هیچ بردارنده‌ای، بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد. آن گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آنچه می‌کردید خبر خواهد داد، که او به راز دل‌ها داناست (زمر/۷).
۲۲. زمر/۳.
 ۲۳. زمر/۷۱ و ۷۳.
 ۲۴. ما برای کافران زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان و آتش آماده کرده‌ایم (انسان/۴).
 ۲۵. و محفلی برای ایشان آماده ساخت (یوسف/۳۱).
 ۲۶. و هزینه در توان دارید آماده کنید (انفال/۶۰).
 ۲۷. و اگر به راستی اراده‌ی بیرون رفتن داشتند، قطعاً برای آن ساز و برگ تدارک می‌دیدند (توبه/۴۶).
 ۲۸. بایده‌ی سفره، کرام برهه (به دست فرشتگانی، ارجمند و نیکوکار) (عبس/۱۶-۱۵).
 ۲۹. و بیشتر مردم-هرچند آرزومند باشی، ایمان آورنده نیستند.
 ۳۰. به یقین ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است (انسان/۵).
 ۳۱. به اعتقاد برخی مفسران این آیه، مقرران عصایی از طلا به دست دارند و به هر طرف که بروند می‌توانند آن را بدون هیچ زحمتی روی زمین بکشند و جویباری از شراب بهشتی را با خود همراه کنند تا هرگاه اراده کردند، از آن بنوشند.
 ۳۲. و به پاس دوستی خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند (انسان/۸).
 ۳۳. پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم (انسان/۹).